

جلد سوم

بخش اول: تبدیل ارزش اضافی به سود و نرخ ارزش اضافی به نرخ سود

فصل یکم: قیمت تمام شده و سود

ارزش هر کالا مرکب از سرمایه ثابت (c) و متغیر (v) مصرف شده در تهیه آن، بعلاوه اضافه ارزش (m) یا سهمی از کار پرداخت نشده کارگران است که به آن اضافه گردیده است (c+v+m). اگر اضافه ارزش را حذف کنیم، آنچه باقی می ماند هزینه تولید آن کالا یا به بیان دیگر بهای تمام شده کالا است. قیمت تمام شده کالا برای سرمایه دار و قیمت واقعی تولید کالا، باهم تفاوت اساسی دارد. ارزش چیزی متفاوت با قیمت است. بخشی از ارزش کالا اضافه ارزشی است که تولیدش هیچ هزینه ای برای سرمایه دار ندارد. این جزء، کار پرداخت نشده کارگر است. کاری که کارگر انجام داده اما هیچ ریالی در ازای آن دریافت نکرده است. نکته کلیدی آنست که در تولید سرمایه داری، کارگر، خود، تنها جزء مولد سرمایه است، سرمایه دار او را سرمایه خود تلقی می کند، بر همین مبنا خود را تولید کننده کالا می پندارد!! و قیمت تمام شده کالا را هم هزینه بالفعل کالا به حساب می آورد!! تصور و پنداری که بازگونه سازی کامل واقعیت است. اگر ما قیمت تمام شده را با (k) مشخص کنیم آنگاه فرمول: ارزش کالا (c+v+m) جایش را به فرمول (k+m) خواهد داد.

اصطلاح قیمت تمام شده کالا با فرمول (c+v) خصلت نمای تولید سرمایه داری است. در این فرمول، هزینه کالا بر پایه مجرد سرمایه محاسبه می شود، اما هزینه بالفعل و واقعی کالا را تنها بر اساس صرف کار یا کار مصرف شده می توان محاسبه نمود. بر همین مبنا قیمت تمام شده با ارزش کالا یا هزینه بالفعل تولیدش کاملاً متفاوت است. اولی به مراتب کمتر از دومی است. قیمت تمام شده، در عین حال، یک اصطلاح صرف حسابداری نیست. جزئی از ارزش کالا است که از شکل کالائی در پویه گردش به سرمایه مولد در پویه تولید تبدیل می شود و باز خرید مستمر عناصر مصرف شده در تولید خود را الزامی می سازد.

مقوله قیمت تمام شده هیچ اطلاع دقیقی در باره ارزش کالا و روند ارزش افزائی سرمایه به ما نمی دهد. اگر بدانیم از 600 لیره ارزش یک کالا، 500 لیره به c+v اختصاص دارد و 100 لیره ارزش اضافی است، این دانسته ها هیچ کمکی در تشخیص چگونگی تولید c+v یا اضافه ارزش موجود در کالا نمی کند. یک چیز روشن است، در اقتصاد سیاسی قیمت تمام شده مقوله کاملاً کاذبی از پروسه تولید ارزش است. در مثال زیر دقت کنیم.

فرض کنیم که 6 شیلینگ معادل روزانه کار 10 ساعتی یک کارگر است. در این حال سرمایه ای به میزان 500 لیره استرلینگ (10000 شیلینگ) و ترکیب $400c+100v$ نماینده 1666,66 روزانه کار است که 1333,33 آن معادل سرمایه ثابت و 333,33 آن نماینده سرمایه متغیر است. با فرض نرخ اضافه ارزش 100%، v+m ما جمعا 200 لیره استرلینگ خواهد بود که با 666,66 روزانه کار برابری می کند.

کل ارزش محصول که 600 لیره استرلینگ است از دو جزء مختلف با دو منشأ کاملاً متفاوت تشکیل گردیده است. جزء ثابت 400 لیره ای آن قبلاً وجود داشته و فقط ارزش آن به محصول جدید منتقل شده است. جزء متغیر 100 لیره ای (معادل 666,66 روزانه کار) اولاً - ارزش خود را بازآفرین کرده است. ثانیاً - 100 واحد ارزش اضافی آفریده است. ثالثاً - باعث و بانی حفظ یا زنده نگه داشتن جزء ثابت 400 لیره ای و انتقال آن به محصول جدید گردیده است. جزء نخست ارزش محصول یا قیمت واقعی و بالفعل تولید کالا یا همان 400 لیره معنای دوگانه ای دارد. از یک سو

در قیمت تمام شده کالا وارد می شود زیرا جزئی از ارزش کالا است که سرمایه خرج شده را جبران می کند. از سوی دیگر فقط به این دلیل جزئی از ارزش کالا است که به صورت سرمایه خرج گردیده است. یا به این دلیل که وسائل تولید کالا این مبلغ هزینه برداشته است. در مورد جزء دیگر ارزش محصول، موضوع اساساً متفاوت است. 666,66 روزانه کاری که برای تولید کالا مصرف شده است، ارزش جدیدی به میزان 200 لیره استرلینگ آفریده است. نیمی از این ارزش جدید، سرمایه متغیر پیش ریخته یا بهای نیروی کار مصرف شده است، این بخش یا این 100 لیره استرلینگ به هیچ وجه در تشکیل ارزش جدید وارد نمی گردد. نیروی کار در پیش ریز سرمایه، ارزش محسوب می شود اما در روند تولید به مثابه ارزش آفرین عمل می کند. 100 لیره سرمایه متغیر در مقطع تشکیل سرمایه به صورت ارزش عمل می کند اما در حلقه تولید به شکل خود نیروی کار زنده یا سرمایه ارزش آفرین وارد میدان می شود.

برای مشاهده دقیق تر تمایز میان دو جزء تشکیل دهنده ارزش کالا، فرض کنیم جزء ثابت 400 لیره ای را 200 لیره زیاد یا کم کنیم. با این کار در حالت اول قیمت تمام شده کالا $600c+100v=700$ لیره و ارزش محصول $600c+100v+100m=800$ لیره خواهد بود، در حالت دوم قیمت تمام شده کالا $200c+100v=300$ لیره و ارزش کالا $200c+100v+100m=400$ لیره می گردد. حال با فرض ثابت ماندن همه شرایط دیگر، بهای نیروی کار را 50 لیره افزون یا کم کنیم. در حالت اول قیمت تمام شده $400c+150v=550$ لیره و در حالت دوم $400c+50v=450$ لیره خواهد شد، اما ارزش محصول در هر دو حال همان 600 لیره ثابت خواهد ماند. به بیان دقیق تر در حالت نخست $400c+150v+50m=600$ و در حالت دوم $400c+50v+150m=600$ لیره خواهد بود. سرمایه متغیر پیش ریخته ارزش خود را به محصول اضافه نمی کند، بلکه ارزش جدیدی که به وسیله کار (کارگر) تولید شده در شکل محصول،

جایگزین آن ارزش می گردد. بر همین مبنا تغییر در مقدار مطلق سرمایه متغیر تا جایی که مبین تغییر در بهای نیروی کار است هیچ تغییری در ارزش مطلق کالا پدید نمی آورد. به این دلیل که در مقدار ارزش جدیدی که توسط نیروی کار آفریده شده هیچ تغییری پدید نیامده است. به بیان دیگر این فقط رابطه کمی میان دو جزء محصول تازه تولید شده است که دچار تغییر می گردد. زیادتیر شدن یک جزء، کمتر شدن دیگری را جبران می نماید. تولید سرمایه داری در تمایز با تمامی شکل‌های تولیدی پیش از خود، بهای نیروی کار را ارزش کل کار کارگر القاء می کند. سرمایه دار، کار کارگر را نمی خرد، نیروی کارش را مثلاً برای یک روزانه کار 8 ساعته خریداری می کند. در قبال خرید این نیرو به طور مثال 120 دلار می پردازد. اما در پروسه تولید این دستمزد 120 دلاری نیست که عمل می کند. شخص کارگر است که وارد میدان می شود. ارزشی که او در این 8 ساعت می آفریند ممکن است چندین برابر یا چند ده برابر 120 دلار باشد. در قیمت تمام شده تولید، فقط سرمایه ثابت مصرف شده بعلاوه 120 دلار را می بینیم اما ارزش محصول تولید شده توسط کارگر سرمایه ثابت به کار رفته بعلاوه تمامی ارزش تازه تولید شده است.

تا اینجا فقط در باره یک جزء از ارزش کالا یا قیمت تمام شده بحث شد. به بررسی جزء دوم آن یا ارزش اضافی بپردازیم. این جزء، ارزشی اضافه بر سرمایه مصرف شده در تولید کالا است. فقط از تغییر مقدار ارزشی سرمایه متغیر یا از زایش و رویش درونی آن در کمانه تولید ناشی می شود، اما پس از پایان روند تولید، ارزش اضافه شده ای برای کل سرمایه مصرف شده $c+v$ است. مثلاً پیش از تولید، سرمایه 500 لیره ای مرکب از $400c+100v$ را داشته ایم و در انتهای روند تولید به محصولی با ارزش 600 لیره مرکب از $400c+100v+100m$ دست یافته ایم. ماجرا اما به همین جا هم ختم نمی شود. اضافه ارزش فقط ارزشی اضافه شده به سرمایه وارد در پروسه تولید کالا هم نیست. ارزشی جدید و اضافی برای کل سرمایه حاضر در روند تولید، حتی سرمایه مصرف نشده در تولید محصول تازه هم هست. به بیان دیگر فقط ارزشی اضافه بر قیمت تمام شده کالا نمی باشد، ارزشی است که بر کل سرمایه دخیل در پروسه تولید،

از جمله جزء استوار آن افزون شده است. سرمایه ای به مبلغ یک میلیون دلار را در نظر بگیریم که 700 هزار دلار آن جزء استوار، 250 هزار دلار جزء گردان سرمایه ثابت، 50 هزار دلار هم دستمزد کارگران شده است. استهلاک سرمایه استوار در دوره واگرد 10 هزار دلار، نرخ اضافه ارزش نیز 700% است. ارزش محصول تولید شده طی یک دوره واگرد بالغ بر 660 هزار دلار است. از سرمایه استوار هم 690 هزار دلار با اینکه در روند تولید حاضر بوده است اما وارد پروسه تولید کالا نشده و ارزشش به طور کامل باقی است. اگر این دو را با هم جمع کنیم ارزشی به میزان یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار دلار در پایان دوره واگرد در اختیار داریم، از این رقم یک میلیون دلار کل سرمایه ثابت و متغیری است که پیش ریز شده و 350 هزار دلار دیگر اضافه ارزش تولید شده می باشد. 350 هزار دلار ارزش که به کل یک میلیون دلار افزون گردیده است. منشأ این ارزش صرفاً جزء متغیر سرمایه است اما سرمایه دار آن را ناشی از کل سرمایه خود می بیند!! آنچه در بینش او بی معنا است تفاوت میان اجزاء ثابت و متغیر سرمایه و تنها چیزی که برایش جهان معناها است، اضافه شدن 350 هزار دلار بر یک میلیون دلار پیشین است.

در تولید سرمایه داری اضافه ارزش با وارونه بینی و قلب ماهیت سازی، عنوان سود کسب می کند. سرمایه ارزشی است که سود می زاید و سود ارزشی است که برای به دست آوردنش باید سرمایه پیش ریز کرد. اگر سود را با p مشخص سازیم. آنگاه فرمول $w=c+v+m=k+m$ جای خود را به فرمول $w=k+p$ می سپارد. (حرف w نماینده کل ارزش محصول است) به بیان دیگر ارزش محصول مرکب از قیمت تمام شده و سود می شود!! نقش سرمایه ثابت و متغیر یک کاسه می گردد!! سرمایه متغیر دستمزد آتشفشان زنجیروار جعل، تحمیق، دروغ و وارونه بافی که نظام سرمایه داری بر گسلهای در حال انفجارش بنا شده است. قیمت تمام شده همیشه از ارزش کالا کمتر است. این دو فقط زمانی مساوی می شوند که اضافه ارزش معادل صفر گردد. چیزی که در تولید سرمایه داری ممکن نیست، ولو که تحت شرایط ویژه، قیمت فروش کالاها می تواند به سطح قیمت تمام شده یا حتی پائین تر تنزل کند. اگر قیمت تمام شده را از ارزش کالا کسر کنیم آنچه می ماند سود است. سود همان اضافه ارزشی است که توسط کارگر تولید و در ارزش کالا موجود است. سرمایه دار می تواند کالا را پائین تر از ارزش آن بفروشد و در عین حال سود برد. میزان سود او در این صورت اضافه ارزش موجود در فاصله میان قیمت تمام شده تا ارزش کالا خواهد بود. اگر ارزش کالا 800 دلار و قیمت تمام شده اش 300 دلار است. این کالا حامل 500 دلار اضافه ارزش است. سرمایه دار می تواند از 301 تا 799 دلار بفروشد و در همه این حالات سهمی از اضافه ارزش را زیر نام سود نصیب خود کند. هر چه قیمت فروش به بهای تمام شده کالا نزدیکتر و از ارزش آن دورتر باشد، حجم بیشتری از اضافه ارزش را به چنگ می آورد و سود بیشتری می برد. شالوده **رقابت** سرمایه داری که اقتصاد سیاسی آن را نفهمیده و عامل تعیین کننده قیمت تولیدی و نرخ عمومی سود است در همین جا، در تفاوت میان قیمت تمام شده و ارزش کالا قرار دارد. در این واقعیت که می توان کالا را پائین از ارزش آن فروخت و در عین حال سود برد. سرمایه دار، اقتصاددان و نماینده فکری سرمایه، فروش کالا را نه بستر تحقق اضافه ارزش نهفته در آن، بلکه کاملاً معکوس، سرچشمه این اضافه ارزش یا سود می بیند!! «تورنس» بر این باور است که «سود از مخارج تولید بیرون نمی آید، از گردش می روید و مصرف کنندگان آن را می پردازند»!! «رامزی» جواب می دهد: «اگر سود پیش از مبادله موجود نباشد در داد و ستد متولد نمی شود»، «پرودن» مسأله را با شارلاتانیسم تئوریک در می آمیزد و می گوید: «قیمت تمام شده مبنای حقیقی ارزش کالا است، اضافه ارزش از فروش کالا با قیمت بالاتر از ارزشش به دست می آید و اگر قیمت فروش با بهای تمام شده برابر شود، آنگاه کالاها به ارزش خود فروخته می شوند»!! همین تحویل ارزش کالاها به بهای تمام شده آنها شالوده «بانک خلقی» و «سوسیالیسم» پرودن است. او دچار این توهم فاحش است که گویا اگر قیمت فروش کالاها بر مبنای قیمت تمام شده

آنها یعنی قیمت و سائل تولید مصرف شده بعلاوه دستمزد تعیین گردد، آنگاه همه کالاها به ارزش خود فروش رفته اند!! واقعیت به یقین ضد انگاره بافی های پرودن است. حتی اگر بهای نیروی کار، روزانه کار، نرخ استنثار واحد باشد، باز هم اضافه ارزش موجود در کالاهای مختلف بر اساس درجات متفاوت ترکیب ارگانیک سرمایه ها، متفاوت خواهد بود.

فصل دوم: نرخ سود

تولید سرمایه داری، تولید اضافه ارزش است. ارزش اضافی فقط وقتی حاصل می شود که سرمایه نیروی کار زنده را به کار گیرد. سرمایه برای استنثار کار زنده محتاج پیش ریز و سائل کار، ماشین آلات و مواد خام، به بیان دیگر شرایط تولید است. سرمایه دار فقط به این دلیل سرمایه دار است که متصدی روند استنثار نیروی کار، صاحب کارگر و مالک شرایط تولید و کار می باشد. آنچه برای سرمایه دار بی معنی است، ثابت و متغیر بودن سرمایه یا نرخ اضافه ارزش است. او فقط سود را می شناسد، به این می اندیشد که چه مقدار سرمایه پیش ریز کرده و چند درصد سود برده است. ارزشی که در کالا جایگزین می شود برابر با زمان کاری است که در تولید آن مصرف شده است. این کار مرکب از جزء پرداخت شده (مزد کارگر) و جزء پرداخت نشده (ارزش اضافی) است. مخارج کالا برای سرمایه دار فقط آن جزئی از ارزش است که او برایش پول پرداخت نموده است. در قبال اضافه ارزش هیچ ریالی نمی پردازد. او اضافه ارزش حاصل را نتیجه پیش ریز کل سرمایه می پندارد، اینکه ارزش اضافی از کدام جزء سرمایه روئیده، به هیچ وجه مشغله ذهنش نیست. در یک سوی کل سرمایه را نگاه می کند و در سوی دیگر به میزان ارزش اضافی و نسبت آن با سرمایه پیش ریخته چشم می دوزد. سرمایه دار این نسبت را نرخ سود می نامد و با فرمول m/C حساب و کتاب می کند. **C** برای او تمامی سرمایه و m سودی است که تولید شده است. **C** در واقع مرکب از $c+v$ است و لاجرم فرمول نرخ سود نیز $m/(c+v)$ خواهد بود. اگر نرخ اضافه ارزش از تقسیم اضافه ارزش ها به سرمایه متغیر حاصل می شود برای به دست آوردن نرخ سود باید همان اضافه ارزش را به کل سرمایه پیش ریخته اعم از متغیر یا ثابت تقسیم کنیم.

این را مکرراً تصریح کرده ایم که سرچشمه زایای اضافه ارزش فقط روند بلاواسطه تولید است اما همین اضافه ارزش در پویه دوران است که به سامان می رسد. جایی که محل فروش کالاها، رقابت سرمایه ها برای ربودن مشتری از همدیگر، استفاده از اهرم کاهش قیمت برای این ربودن، تشکیل قیمت تولیدی و ظهور نرخ سود عمومی به عنوان پایه توزیع اضافه ارزش ها است. در اینجا است که کالاها چه بسا پائین تر از ارزش خود به فروش رسند و در عین حال سود برند. یک چیز روش است. این که قیمت کل کالاها نمی تواند ریالی از ارزش کل آنها افزون یا کمتر باشد. در روند دوران، زمان گردش نیز کنار زمان کار قرار می گیرد و لاجرم حجم اضافه ارزش قادر به تحقق، در برهه زمانی معین، محدودتر می گردد. زمان دوران و کار در مسیر خود با همدیگر تلاقی می کنند و همین امر این انگاره غلط یا باژگون را القاء می نماید که گویا هر دو موجد یا تعیین کننده اضافه ارزش هستند!! شکل اولیه ای که در آن سرمایه و کار مزدی مقابل هم قرار می گیرند، توسط مناسباتی که ظاهراً متمایز و مستقل از آن هستند محاصره و مسخ می شود. اضافه ارزش که سوای کار پرداخت نشده کارگر هیچ چیز دیگر نیست، با حالتی وارونه و دروغین لباس سود ناشی از کل سرمایه را می پوشد. چرایی و چگونگی آن را بررسی کنیم.

1 - روند بی واسطه تولید، لحظه معینی از روند عام تولید و سامان پذیری سرمایه است. لحظه ای که مستمرا وارد روند گردش می شود یا بالعکس روند دوران را در خود می پذیرد و با آن تلاقی می کند. وضعیتیتی که سرچشمه واقعی اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده را تا حد زیادی از دسترس نگاه و فکر دور می گرداند.

2 – در محاسبه هزینه ها، بهای نیروی کار نیز در کنار سایر مخارج مانند هزینه مواد خام و استهلاک ماشین آلات لیست می شود. در همین راستا کار پرداخت نشده شکل جعلی صرفه جوئی در هزینه ها احراز می کند. پرداخت بهای نیروی کار به صورت دستمزد این باژگونی را ژرف تر می سازد. پویه تشکیل نرخ سود، اضافه ارزش را لباس سود بر تن می نماید، مجموع نیروهای بارآور ذهنی کار (کارگر) به صورت نیروی بارآور سرمایه ظاهر می شود. ارزش کار گذشته که در شکل کار مرده بر کار زنده تسلط دارد در شخص سرمایه دار متجسم می گردد. کارگر به مثابه نیروی کار شیئیت یافته، به منزله کالا در می آید. سرمایه، رابطه اجتماعی بودن خود را پنهان و نقاب شیئی بر چهره می کشد. مناسبات سرمایه داری بمب جعل، قلب ماهیت، وارونه سازی و مسخ واقعیت ها است. در اینجا همه چیز رمزآمیز است و تمامی رمزآمیزی ها در خدمت پنهان سازی منشأ واقعی اضافه ارزش یا سود، استتار جدائی کارگر از کار و محصول کارش و انکار ساقط بودن کارگر از تعیین سرنوشت تولید، کار و زندگی او است.

ریکاردو و همقطاران او در اقتصاد سیاسی، بسیار مذبحخانه می کوشند تا بر تفاوت میان نرخ سود و نرخ اضافه ارزش خط کشند و قوانین اولی را جایگزین قوانین دومی سازند. کوششی گمراه کننده و عبث که بنای خود را بر جعل واقعیت پی می ریزد. نرخ سود m/C نسبت میان اضافه ارزش به کل سرمایه پیش ریز شده و لاجرم حوزه تمرکز شعور و ادراک سرمایه دار است. در حالی که نرخ اضافه ارزش نشان دهنده میزان فشار و ابعاد استثمار کارگر، نسبت کار پرداخت شده وی به کار پرداخت نشده اش و در همین راستا دریچه ای به روی واکاوی خودجوش طبقاتی او برای آگاهی از درندگی و بشرستیزی سرمایه می باشد. نرخ سود منشأ تولید سود یا اضافه ارزش را مخدوش و استتار می کند. چنین القاء می نماید که سود مابه التفاوت فروش و قیمت تمام شده است!! حاصل پویه گردش سرمایه است!!، مولود ارزان تر خریدن و گرانتر فروختن!! یا اعجاز قدرت اندیشه و تدبیر سرمایه دار است!! سود شکل مسخ شده ای از اضافه ارزش و اسم رمزی برای مرموز ساختن سرچشمه آن است. سود همان اضافه ارزش، همان کار پرداخت نشده کارگر است، از درون پویه تولید می زاید، سرمایه و اقتصاد سیاسی منشأ واقعی آن را از دسترس شعور انسان دور و به کل سرمایه، به هر دو حوزه تولید و گردش سرمایه منسوب می سازد!!

فصل سوم: رابطه میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود

فرض ما فعلاً آنست که کل اضافه ارزش با کل سود سرمایه دار برابر است. به بیان دیگر از دو نکته کاملاً اساسی چشم می پوشیم. 1- اینکه اضافه ارزش به بهره مالکانه، بهره زمین، مالیات ها و... تقسیم می شود. 2- آنکه ارزش اضافی تولید شده در چرخه تولید، غالب اوقات با مقدار اضافه ارزشی که بر پایه نرخ سود عمومی نصیب سرمایه دار شده است تفاوت بارز دارد. با چشم پوشی از این دو نکته به بررسی رابطه نرخ سود و نرخ ارزش اضافی می پردازیم. قبلاً گفته شد که نرخ اضافه ارزش را با m/v و نرخ سود را با فرمول m/C مشخص می سازیم. فراموش نکنیم که C در اینجا فقط سرمایه ثابت نیست بلکه حاصل جمع هر دو بخش ثابت و متغیر سرمایه یعنی $C+v$ می باشد. بر همین مبنی فرمول اخیر را می توانیم به صورت $m/C+v$ هم بیان کنیم. فرمولی که بانگ می زند نرخ سود همیشه و گریزناپذیر از نرخ اضافه ارزش کوچکتر است. مگر اینکه کل سرمایه در بخش متغیر آن، در دستمزد خلاصه شود!! و برای وسائل کار، مواد خام یا کلا سرمایه ثابت اعم از استوار یا گردشی هیچ ریالی پیش ریز نگردد. فرضی که اساساً موهوم، بی معنی و غیرممکن است. در این بررسی باید چند نکته دیگر را نیز از پیش تذکر داد.

اول: ارزش پول را همه جا ثابت فرض می کنیم.

دوم: نرخ سود را با p' مشخص می کنیم و در نتیجه فرمول آن $p' = m'v/C$ خواهد بود.

سوم: واگرد را سالانه در نظر می آریم و از تأثیر دوره های متوالی آن بر نرخ سود چشم می پوشیم. به بیان دیگر فرمول نرخ سود $p' = m'v/C$ را تنها برای یک واگرد در سال منظور می کنیم.

چهارم: نرخ اضافه ارزش را با m' نمایش می دهیم و آن را هم به صورت سالانه و لاجرم $m'n$ در نظر می گیریم. فرمولی که در آن n شمار واگردهای سالانه سرمایه متغیر را مشخص می کند.

پنجم: بارآوری کار، بر نرخ اضافه ارزش تأثیر فاحش دارد اما در این واکاوی از محاسبه تأثیرش چشم می پوشیم. زیرا فرض ما آنست که کالاها تحت شرایط عادی اجتماعی تولید شده اند و مطابق ارزش خود به فروش می رسند.

ششم: طول روزانه کار، شدت آهنگ کار و میزان دستمزد را ثابت به حساب می آوریم. در باره این مسائل پیش تر در جلد اول به تفصیل صحبت شده است. در اینجا فقط یادآوری می کنیم که تأثیر دستمزد بر مقدار و نرخ اضافه ارزش عکس تأثیر طول روزانه کار و شدت آهنگ کار است. ترقی اولی باعث کاهش اضافه ارزش اما افزایش دومی و سومی موجب بالارفتن مقدار ارزش اضافی می گردد. تأثیراتی که به نوبه خود رابطه ارگانیک ویژه میان سرمایه متغیر با پویه ارزش افزائی سرمایه کل در یک سو و تفاوت ماهوی سرمایه متغیر با ثابت را هر چه عظیم تر گوشزد می کند.

هفتم: همان گونه که همیشه و همه جا تصریح کرده ایم سرمایه ثابت هیچ نقشی در ارزش آفرینی ندارد، بر همین مبنی اگر مثلاً ارزش آن معادل یک میلیون دلار است، تا جایی که به ارزش آفرینی و نرخ سود برمی گردد، کاملاً بی تفاوت خواهد بود که ارزش مذکور بهای 1000 تن آهن، به قیمت هر تن 1000 دلار یا 500 تن آهن از قرار هر تن 2000 دلار باشد. در مورد سرمایه متغیر وضعی اساساً متفاوت است. در اینجا آنچه حائز اهمیت است. ارزش این جزء سرمایه و کار متبلور در آن نیست، بلکه همه اهمیت ماجرا در آن است که کار مذکور چه میزان ارزش جدید، اضافه بر ارزش خود می آفریند، چه مقدار از ارزش های جدید تولید شده، صرف جبران کار اجتماعاً لازم نهفته در خود این جزء سرمایه (متغیر) یا بهای نیروی کار می شود و چه مقدار آن کار اضافی یا اضافه ارزش سرمایه دار می گردد. نیاز به گفتن نیست که هر چه اولی یا کار لازم کمتر باشد به همان اندازه دومی یا کار پرداخت نشده کارگر افزون تر خواهد بود. حال با نظر داشت همه این نکات بیائیم معادله نرخ سود $p' = m'v/C$ را در حالت های مختلف، با تغییر ارزش عوامل متشکله آن و تأثیر هر کدام از حالات بر نرخ سود، مورد بررسی قرار دهیم. این واکاوی می تواند ناظر بر تغییرات متوالی در شرایط عمل سرمایه واحد باشد و یا اینکه در مورد سرمایه های مختلف انجام گیرد.

A - m' ثابت و v/C متغیر

در این رابطه:

- 1 - مضروب $m'vC$ را به دو جزء جداگانه m' و v/C تقسیم می نمائیم.
- 2 - اعداد C_1 و v_1 را نماینده اقلام تغییر یافته کل سرمایه و جزء متغیر آن تلقی می کنیم.
- 3 - بر این مبنی نرخ سودهای متفاوت در دو شرایط مختلف عبارت از: $p' = m'v/C$ و $p'_1 = m'v_1/C_1$ خواهد بود.
- 4 - نسبت های میان C و C_1 را به صورت $C_1/C = E$ و سپس v و v_1 را به شکل $v_1/v = e$ حساب کنیم
- 5- اگر این نسبت ها یا مقادیری را که برای p'_1 و C_1 و v_1 به دست آورده ایم، در معادله بالا قرار دهیم به معادله: $p'_1 = m'ev/EC$ خواهیم رسید.

6- دو معادله نرخ سود مربوط به دو شرایط متمایز ارزش افزایی سرمایه یعنی: $p' = m'v/C$ و $p'1 = m'ev/EC$ را به صورت $p'/p'1 = m'v/C : m'v1/C1$ در رابطه با هم قرار دهیم.

7- C و $C1$ را هر کدام 100 فرض کنیم، کسر را هم ساده نمائیم، خواهیم داشت $v/100 = v/C$ و $v1/100 = v1/C1$ سپس مخرج ها را حذف کنیم، به معادله $p'/p'1 = v/v1$ می رسیم. معادله می گوید که دو سرمایه برابر در دو حوزه متفاوت پیش ریز، با نرخ اضافه ارزش های برابر، اگر همه اقلام و مقادیرشان بر حسب درصد بیان گردد، نسبت نرخ سودهایشان هم عین نسبت اجزاء متغیر آنها می شود. چرا؟ زیرا سود همان اضافه ارزش است و سرچشمه آن، سوای جزء متغیر سرمایه و کار پرداخت نشده کارگر هیچ چیز دیگر نیست. باز هم تمامی این نکات یا داده ها را به خاطر بسپاریم و آماده ادامه بررسی گام به گام معادله نرخ سود در حالت ها یا موارد مختلف پیش ریز سرمایه، با تغییر ارزش عوامل متشکله معادله و تأثیر هر کدام این تغییرات بر روی میزان نرخ سود شویم.

اول: مقدار v متغیر، اما m' و C ثابت است. در این حالت:

1- اگر سرمایه متغیر v دچار کاهش شود، کل سرمایه (C) در صورتی می تواند ثابت ماند که جزء دیگرش یعنی C یا بخش ثابت سرمایه، به همان میزان، افزایش یابد. عکس آن نیز دقیقاً صادق است. C را 100 فرض کنیم که 80 واحدش C و 20 واحد مابقی v است. اگر v به 10 تنزل یا به 30 افزایش یابد، C باید 90 شود یا 70 گردد.

2 - اگر نرخ اضافه ارزش m' ثابت ماند و سرمایه متغیر دچار تغییر شود، حجم اضافه ارزش هم تغییر خواهد کرد. با تغییر مقدار v ، معادله اول $p' = m'v/C$ ، هم به معادله دوم $p'1 = m'v1/C1$ تبدیل می شود که حکایت از تغییر v به $v1$ و نرخ سود p' به $p'1$ دارد. نرخ سود جدید از طریق تناسب $p'/p'1 = m'v/C : m'v1/C1 = v/v1$ به دست می آید. این بدان معنی است که اگر نرخ اضافه ارزش و حجم کل سرمایه تغییر نکند، نسبت نرخ اولیه سود به نرخ سود حاصل از تغییر سرمایه متغیر مانند نسبت سرمایه متغیر اولیه به شکل تغییر یافته آن است. اگر داده ها را در نظر بگیریم شاهد تغییرات زیر در دو حالت متفاوت پیش ریز خواهیم بود.

$$1 - 15000 C = 12000 c + 3000 v + 3000 m$$

$$2 - 15000 C = 13000 c + 2000 v + 2000 m$$

در هر دو حالت C مساوی 15000 و m' برابر با 100% است. نرخ سود در حالت اول 20%، در حالت دوم کمی بیش از 13% و نسبت آنها به هم با نسبت سرمایه متغیر 3000 واحدی اول به 2000 واحدی دوم منطبق می باشد.

3 - سرمایه متغیر می تواند افزایش یابد. سرمایه ای به میزان 120 با ترکیب $100c + 20v + 10m$ را در نظر آریم. نرخ اضافه ارزش آن 50% و لاجرم نرخ سودش بیش از 8% است. سرمایه متغیر از 20 به 30 افزایش می یابد، سرمایه ثابت از 100 به 90 تنزل می کند. میزان اضافه ارزش با همان نرخ استثمار پیشین از 10 به 15 می رسد. فرمول $100c + 20v + 10m$ جای خود را به $90c + 30v + 15m$ می دهد. افزایش سرمایه متغیر می تواند از عوامل مختلفی مانند افزایش شمار کارگران، افزایش مزدها، نرخ استثمار، روزانه کار یا شدت آهنگ کار ناشی گردد، در وهله نخست فرض را بر این می گذاریم که سوای تعداد کارگران همه عوامل دیگر ثابت مانده اند. در این صورت ترقی سرمایه متغیر از 20 به 30 متضمن این معنی است که شمار کارگران یک و نیم برابر شده است. تغییری که افزایش ارزش محصول از 30 به 45 را به دنبال آورده است. در اینجا تعداد کارگران افزایش یافته اما میزان سرمایه ثابت از 100 به 90 تنزل کرده است. در واقع شاهد حالتی هستیم که بارآوری کار کاهش یافته و همزمان حجم سرمایه ثابت هم دچار کاهش شده است. آیا چنین چیزی ممکن است؟ در فاصله مرزهای سرمایه داری یک استثناء است، اما در مورد دو سرمایه مجزا در دو کشور مختلف یا در قلمروهای کشاورزی و صنایع استخراجی شگفت آور نیست. حال فرض ثابت

ماندن دستمزد را کنار نهیم و افزایش سرمایه متغیر از 20 به 30 را نتیجه بالارفتن یک و نیم درصدی مزدها بینیم. در اینجا با فرض روزانه کار ثابت، ارزش محصول به اندازه گذشته است. اضافه ارزشی تولید نشده و کل 30 واحد ارزش صرف بازتولید سرمایه متغیر می شود، یک نکته را فراموش نکنیم، بنا این بود که نرخ اضافه ارزش 50% باقی ماند. این امر وقتی مقدور است که روزانه کار از 10 به 15 ساعت فزونی یابد و فرمول پیشین شکل $90c+30v+15m$ را احراز نماید. به بیان دیگر همان 20 کارگر با همان ماشین آلات کار کنند و فقط مواد خام افزونتری را تبدیل به محصول نمایند. اگر سرمایه متغیر کاهش یابد آنچه در بالا گفتیم معکوس می گردد، اما شرایط حاکم بر نرخهای سود و رابطه متقابل آنها بدون تغییر باقی می ماند.

دوم: m' ثابت، v دچار تغییر می شود، C متناسب با تغییر v ، تغییر می کند.

تفاوت میان این حالت و وضعیت پیش، فقط در اندازه و درجه نوسان عامل ها است. سرمایه ثابت C به جای آنکه دقیقاً و به صورت معکوس با افزایش یا کاهش سرمایه متغیر، دچار کاهش یا افزایش گردد، بدون تغییر باقی می ماند. سرمایه متغیر با گسترش روزافزون سرمایه داری و صنعت بزرگ فقط جزء نسبتاً کوچکی از کل سرمایه است. بر همین اساس افزایش و کاهش سرمایه کل نیز تا جایی که ناشی از تغییر میزان سرمایه متغیر باشد نسبتاً کوچک خواهد بود. در اینجا هم سرمایه کل 120 با ترکیب 100 c و 20 v و نرخ اضافه ارزش 50% را در نظر گیریم. حجم اضافه ارزش معادل 10 و نرخ سود p' کمی بیش از $8\% = 10/120$ است. حال سرمایه متغیر از 20 به 30 افزایش می یابد. کل سرمایه C بالغ بر 130 می گردد. C یا سرمایه ثابت همان 100 است. میزان اضافه ارزش به 15 می رسد. نرخ اضافه ارزش همچنان 50% است و نرخ سود p' برابر با $11,5\%$ می شود.

سوم: m' و v ثابت هستند، c و لاجرم C متغیرند.

در این شرایط معادله اولیه نرخ سود $p' = m'/C$ ، جای خود را به معادله دوم $p' = m'/C_1$ می سپارد که اگر آنها را در تناسب $p'/p' = m'/C : m'/C_1$ قرار دهیم و سپس کسر را ساده کنیم به معادله $p'/p' = C/C_1$ می رسیم. معنای ساده معادله این است که با ثابت ماندن سرمایه متغیر و نرخ اضافه ارزش، افزایش یا کاهش نرخ سود به نسبت عکس کاهش یا افزایش کل سرمایه و جزء ثابت آن انجام می گیرد. تغییر C می تواند از تغییر در ترکیب مواد متشکله ان ناشی شود و می تواند نتیجه تغییر ترکیب فنی سرمایه کل C و از این طریق بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه باشد. در حالت اخیر افزایش بارآوری کار است که باعث می گردد، سرمایه متغیر کمتر، حجم بزرگ تری از مواد خام، قطعات یدکی، وسایل نیم ساخته و ماشین آلات را به کار اندازد و محصول بیشتری تولید نماید. صرفه جوئی در سرمایه ثابت هم از لحاظ بالا بردن نرخ سود و هم به دلیل آزاد ساختن سرمایه مورد توجه و استقبال سرمایه داران است.

چهارم: m' ثابت و v ، c و C همگی متغیرند.

- 1- اگر افزایش سرمایه ثابت طوری باشد که نسبت رشد سرمایه کل بیش از سرمایه متغیر شود نرخ سود تنزل می یابد.
- 2- نرخ سود وقتی بی تغییر باقی می ماند که نسبت رشد سرمایه متغیر (e) با نسبت رشد سرمایه ثابت (E) برابر باشد.
- 3- اگر e بزرگتر از E باشد، به بیان دیگر نسبت رشد سرمایه متغیر از نسبت رشد سرمایه کل بزرگتر شود، نرخ سود افزایش پیدا می کند.

B - m' متغیر می شود

برای تعیین رابطه میان نرخ سودهای متفاوت در یک سوی و نرخ اضافه ارزش های مختلف در سوی دیگر، مستقل از ثابت یا متغیر بودن ترکیب ارگانیک سرمایه (v/C) می توان فرمول $p' = m'/m' * v_1/v * C/C_1$ را به

کار گرفت. به خاطر داشته باشیم که p', m', v, C نماینده ارزشهای تغییر یافته p', m', v, C هستند. این فرمول از تبدیل معادله اولیه نرخ سود $(p' = m' * v/C)$ به معادله دوم آن $(p' = m' * v/C)$ و سپس محاسبه نسبت میان آنها حاصل گردیده است. کارکرد فرمول را با مثالی توضیح دهیم. سرمایه ای به میزان 100 و با ترکیب $80c+20v$ را به نظر آریم که نرخ اضافه ارزش آن 100%، میزان اضافه ارزش 20 و نرخ سودش 20% است. حال داده ها را تغییر دهیم. کل سرمایه 280، ترکیب آن $240c+40v$ ، حجم اضافه ارزش 160، نرخ اضافه ارزش 400% است. نرخ سود مطابق فرمول بالا $20\% * 100 / 280 * 40 / 20 = 400\% / 100\%$ است که اگر محاسبه کنیم به 57% بالغ می شود. نرخ اضافه ارزشی 100% و نرخ سود 20% حالت نخست به نرخ اضافه ارزش 400% و نرخ سود 57% در حالت دوم تغییر یافته است. اولی 4 برابر شده است و دومی کمتر از 3 برابر افزایش یافته است. به بررسی موارد مختلف این شرایط پردازیم.

1- m' متغیر و v/C ثابت است.

اگر ترکیب ارگانیک دو سرمایه برابر باشد، نسبت نرخ سودهای آنها با هم مثل نسبت نرخ اضافه ارزشهای آنها است. در کسر v/C نه مقادیر مختلف v و C که نسبت میان آنها اهمیت دارد. بر همین اساس سرمایه های دارای ترکیب برابر با هر مقدار مطلق v و C دارای نسبت های مساوی میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود می باشند. سرمایه کل 100 با ترکیب 80 ثابت، 20 متغیر، اضافه ارزش 20، نرخ اضافه ارزش 100% و نرخ سود 20 درصد به دنبال دور اول پیش ریز، دور دوم و اگر دور را با داده های: 200 سرمایه کل $(160c+40v)$ ، اضافه ارزش 20، نرخ اضافه ارزش 50% و نرخ سود 10% به پایان می رساند. مشاهده می کنیم که ترکیب سرمایه در هر دو دوره ارزش افزائی عین هم می باشد. در همین راستا نسبت میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود نیز در هر دو دوره 2 به یک است.

اگر مقادیر v و C در هر دو دور منطبق باشد نسبت نرخهای سود مانند نسبت حجم اضافه ارزش ها خواهد بود. مانند:

$$1- 80c+20v+20m \quad m'=100\% \quad p'=20\%$$

$$2- 80c+20v+10m \quad m'=50\% \quad p'=10\%$$

به این ترتیب روشن است که در مورد سرمایه های با ترکیب کاملاً برابر یا درصد برابر v/C نرخ اضافه ارزشها فقط وقتی مختلف می گردد که دستمزد، روزانه کار یا شدت آهنگ کار متفاوت باشد. در این میان ترقی یا تنزل دستمزد در جهت عکس و کاهش یا افزایش شدت آهنگ کار یا طول روزانه کار در جهت مستقیم بر روی میزان نرخ اضافه ارزش و لاجرم نرخ سود تأثیر می گذارند.

2 - m' و v متغیر، C ثابت

سه حالت می تواند اتفاق افتد. اول اینکه تغییر m' و v در جهت عکس همدیگر اما به اندازه هم رخ دهد. به طور مثال: $80c+20v+20m$ جای خود را به $90c+10v+20m$ بسپارد که در این صورت m' از 100% به 200% افزایش یافته و v بالعکس از 20 به 10 تنزل کرده است. یکی از آنها دو برابر شده و دیگری نصف گردیده است.

دوم: تغییرات m' و v باز هم به شکل عکس همدیگر اما نابرابر انجام می گیرد. به طور مثال $80c+20v+20m$ با نرخ اضافه ارزش 100% و نرخ سود 20% جایش را به $72c+28v+20m$ با نرخ اضافه ارزش بیش از 71% و نرخ سود 20%، یا بالعکس به $84c+16v+20m$ با نرخ اضافه ارزش 125% و نرخ سود 20% می دهد.

سوم: تغییر m' و v در جهت مستقیم با هم است. مثلاً $90c+10v+10m$ با نرخ ارزش اضافی 100% و نرخ سود 10% جایش را به $80c+20v+30m$ با نرخ اضافه ارزش 150% و نرخ سود 30% یا بالعکس به $92c+8v+6m$ با نرخ اضافه ارزش 75% و نرخ سود 6% محول می کند. تغییراتی که در راستای هم و تشدید کننده همدیگر است.

3 - m' و v و C متغیر هستند

در اینجا نیز چند حالت پیش می آید. اول: v/C (نسبت v و C) ثابت می ماند و p' به همان نسبت m' تغییر می کند. مثال $80c+20v+10m$ جایگزین $80c+20v+20m$ می شود. در اینجا نرخ اضافه ارزش از 100% به 50% و نرخ سود از 20% به 10% سقوط کرده است.

دوم: اگر v/C همسو با m' بالا یا پائین رود، نرخ سود به نسبتی بزرگتر از نرخ اضافه ارزش ترقی یا تنزل می کند. مثال: $80c+20v+10m$ جای خود را به $70c+30v+20m$ می دهد. در اینجا نرخ اضافه ارزش از 50% به 66% اما نرخ سود از 10% به 20% افزایش پیدا می کند.

سوم: v/C در جهت عکس m' اما با نسبتی کمتر از آن تغییر می نماید. در این صورت نرخ سود با نسبتی کمتر از نرخ اضافه ارزش ترقی یا تنزل می کند. مثال: $90c+10v+15m$ جایگزین $80c+20v+10m$ می گردد. نرخ سود 10% و نرخ اضافه ارزش 50% به ترتیب جایشان را به نرخ های 15% و 150% می سپارند.

چهارم: اگر v/C در جهت عکس m' و با نسبتی بزرگتر از آن تغییر یابد آنگاه نرخ سود با وجود تنزل نرخ اضافه ارزش ترقی و با وجود افزایش نرخ اضافه ارزش کاهش می یابد. مثال: $80c+20v+20m$ جایش را به $90c+10v+15m$ می دهد. با این کار نرخ اضافه ارزش از 100% به 150 درصد و نرخ سود از 20% به 15% سقوط نمود.

پنجم: چنانچه v/C در جهت عکس m' ولی عینا با همان نسبت دستخوش تغییر شود، نرخ سود با وجود بالا یا پائین رفتن نرخ اضافه ارزش ثابت می ماند. این حالت نیاز به توضیح دارد. پیش تر دیدیم که یک نرخ سود واحد می تواند از نرخ اضافه ارزش های مختلفی ناشی شده باشد. با ثابت ماندن نرخ ارزش اضافی، هر تغییر دلخواهی در v/C قادر است تفاوتی در نرخ سود پدید آرد. سرمایه $80c+20v+20m$ را در نظر بگیریم که نرخ اضافه ارزش 20 درصدی آن ثابت می ماند، پیداست که هر تغییری در نسبت میان v و C نرخ سود را دچار تغییر می کند. با تغییر مقدار m' لازم است یک تغییر مقدار معکوس و کاملاً متناسب در v/C رخ دهد تا نرخ سود دچار تغییر نشود. امری که در مورد سرمایه واحد یا دو سرمایه مربوط به یک کشور واحد فقط به طور استثنائی ممکن است. بنا بر آنچه تا اینجا گفتیم نرخ سود به دو عامل عمده یعنی نرخ اضافه ارزش و ترکیب ارزشی سرمایه (نسبت ارزشی میان دو جزء ثابت و متغیر) بستگی دارد.

نرخ های سود دو سرمایه جدا یا واحد اما در دو شرایط متفاوت، در موارد زیر با هم برابر هستند.

- 1- درصد ترکیب سرمایه ها و نرخ اضافه ارزش ها با هم برابر باشند.
- 2- هر گاه که در عین نابرابری درصدی ترکیب سرمایه ها و عدم تساوی نرخ اضافه ارزش ها، حاصلضرب مقدار درصدی سرمایه متغیر و نرخ اضافه ارزش (حاصلضرب های v و m') مساوی شوند. به بیان دیگر v و m' به نسبت معکوس هم قرار گیرند. به طور مثال دو سرمایه با مشخصات: $80c+20v$ و نرخ اضافه ارزش 80،73% در حوزه نخست و $90c+10v$ و نرخ اضافه ارزش 175% در حوزه دوم که نرخ سود هر دو تا معادل 17،5% است.

نرخ سودهای دو سرمایه در موارد زیر نابرابر خواهند بود.

- 1- با وجود برابری درصدی ترکیب سرمایه ها نرخهای اضافه ارزش نابرابر باشند. در این صورت نسبت نرخ سودها به هم منطبق بر نسبت نرخ اضافه ارزش ها است. مثال $80c+20v+20m$ و $90c+10v+15m$
- 2- نرخ اضافه ارزش ها برابر، اما شکل درصدی ترکیب سرمایه ها نابرابر باشد. در این حالت نسبت نرخ سودها به هم مانند نسبت اجزاء متغیر سرمایه در مقابل همدیگر است. مثال $80c+20v+20m$ و $90c+10v+10m$

3 – نرخ اضافه ارزش ها و شکل درصدی ترکیب سرمایه ها هر دو نابرابرند. در چنین وضعی نسبت نرخ سودها مانند نسبت حاصلضرب های v و m' است. (نسبت درصدی حجم اضافه ارزش ها به کل سرمایه) به طور مثال دو سرمایه با مشخصات پیش ریز $80c+20v+20m$ در یکجا و $90c+10v+20m$ در حوزه ای دیگر که حاصلضرب v و m' هر دوی آنها 20 است.

ناصر پایدار